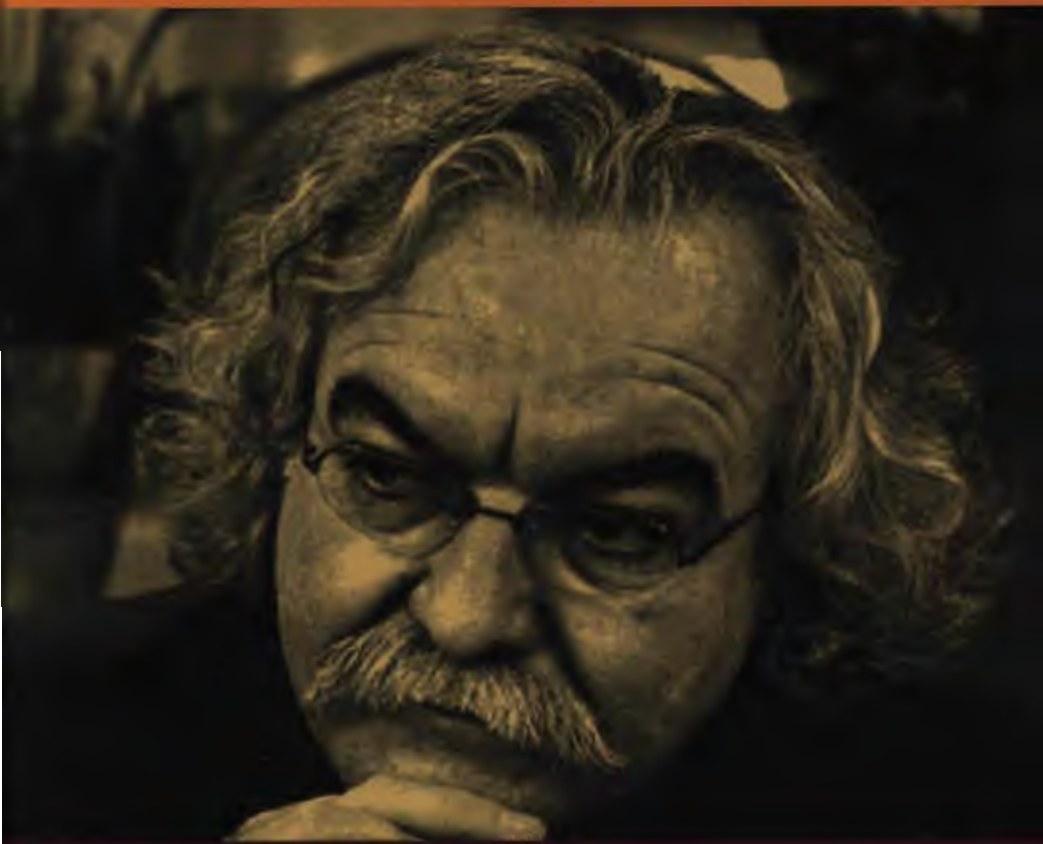


• ایرج زبردست •

ارمغان دوست

زندگی و شعر سید علی صالحی



مؤسسه انتشارات نگاه

ارمغان

دوست

شعر و زندگی

سید علی صالحی

ایرج زبردست

- سیمین بهبهانی ● منوچهر آتشی ● یدالله رؤیایی ● فریبرز رئیس دانا
- شمس لنگرودی ● منصور اوجی ● پرویز خائفی ● شاپور جورکش
- محمود کویر ● محمود فلکی ● پرویز رجبی ● شیرکو بی کس
- همایون یزدان پور ● ایرج صف‌شکن ● پرویز خضرائی
- عبدالله صمدیان ● بهرژ ناکره‌ای ● جلیل قیصری ● بهروز مؤمنی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

زبردست، ایرج، ۱۳۵۳-

ارمغان دوست: زندگی و شعر سیدعلی صالحی / ایرج زبردست.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۲.

۲۴۰ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

ISBN: 978-964-351-806-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. صالحی، سیدعلی، ۱۳۳۴-، ۲. شعر فارسی - قرن ۱۴.

۳. شاعران ایرانی - قرن ۱۴.

۱۳۹۲ ۸۴ الف/۱۳۱ PIR ۸۱/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۳۳۴۹۱

ایرج زبردست

ارمغان دوست

شعر و زندگی سید علی صالحی

چاپ اول: ۱۳۹۴، لیتوگرافی: اطلس چاپ

چاپ: احمدی، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۸۰۶-۶

حق چاپ محفوظ است.

مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲هـ

دفتر مرکزی: خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۸-۰۳۷۷-۶۶۴۸۰، ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست

- چهل و سه سال کیمیاگری کلمه ۵
 همین چند سطر ۷
 جوایز ۸

سید علی صالحی از نگاه دیگران

- صالحی، رسم زیستن را یافته است (ایرج صف شکن) ۱۱
 خطاب به شاعر رزم و آشتی: سید علی صالحی (ایرج صف شکن) ۱۳
 زبان گفتار صالحی و... (دکتر علی شریعت کاشانی) ۱۴
 نگاهی به بازجست عرفان و عدالت در... (شاپور جورکش) ۱۷
 ارمغان دوست (پرویز خانقی) ۳۳
 یک خاطره، یک شعر، یک عکس (منصور اوجی) ۳۶
 زبان این همه خاموشی (جلیل قیصری) ۴۰

گزینه بعضی گفتارها

- نامه‌ای از سیمین بهبهانی ۴۹
 پیام شمس لنگرودی برای مراسم بزرگداشت صالحی ۵۰
 کندوکاو در دو غم سروده‌ی زلزلهٔ بم (فریرز رئیس دانا) ۵۲
 می‌روم شعری تازه، زبانی تازه و زینتی تازه‌تر بیابم (امیر همایون یزدان‌پور) ۶۱

سخنرانی‌ها و یادداشت‌ها و پیام‌های سید علی صالحی

- زن، شعر، و آزادی ۶۷
 مراسم کتاب‌گشان بر کرانه‌ی هیرمند ۷۵

- شرایط موجود یا موجودی شرایط ۷۸
 رادیو سراسری سوئد: پیام سید علی صالحی به اهل قلم در هجرت ۸۲
 مسجد سلیمان M.i.S (واگویه) ۸۴

خطاب به سید علی صالحی

- ۹۱..... پرویز خضرای - پاریس
 ۹۴..... شیر کو بی کس
 ۹۷..... محمود فلکی - آلمان
 ۹۹..... منوچهر آتشی - بوشهر
 ۱۰۰..... یدالله رؤیایی - پاریس
 ۱۰۳..... بهرژ ناگراهی (شاعر و نویسنده گُرد) - سوئد
 ۱۰۷..... پروفیسور پرویز رجبی - آلمان
 ۱۱۰..... عبدالله صمدیان
 ۱۱۲..... دکتر محمود کویر - لندن
 ۱۱۳..... عظمت زن در شعر صالحی
 ۱۱۳..... بهروز مؤمنی
 ۱۴۷..... صالحی به روایت صالحی
 ۱۴۸..... خواب‌های مه‌آلود رویاها
 ۱۵۸..... رانده شدن از طعم سدر و عطر ستاره
 ۱۶۹..... سینما، روزنامه، دبستان
 ۱۷۴..... جهان و بینایی دوباره
 ۱۸۰..... M.I.S پایانه‌ی جهان
 ۱۹۰..... اولین شب شعر، دوستان من و «موج ناب»
 ۱۹۷..... نظام وظیفه، زندان، شعر و آزادی
 ۲۱۳..... جایزه‌ی فروغ و...
 ۲۲۳..... آن سال‌ها، لهجه‌ام شبیه سوال و ستاره بود

چهل و سه سال کیمیاگری کلمه

می‌خواهم امشب مثل تعبیر تازه‌ی اشیاء که در سطرها بوسه از طعم صبح می‌گیرند، لهجه‌ی تمام متن‌ها را برای آن شهرزاد کنجکاو تعریف کنم. راستش همین چند روز پیش، درست در حوالی قرائت خاموشی بامداد، هزار سال تمام، کتابی را ورق زدم کتابی که هزار سال دیگر باید آن را راویان در راه ورق بزنند. در کتاب چندین آفتاب و ماه، نردبام تاییدن را در چشم‌ها می‌ریختند و همه‌ی سایه‌ها یکی یکی از آن بالا می‌رفتند. زمین مثل سکه‌ای در جیب جا می‌شد. دریا برای دست‌های ترک‌خورده‌ی بیابان آب می‌برد. باران می‌آمد و آسمان زیر چتر عصر، دنبال آسمانی دیگر می‌گشت. همه چیز، حتی اشیاء زبان گفتگوی خویش را عریان اعتراف کرده بودند. ستاره‌ها گُل در دست روی زمین قدم می‌ریختند و هر خانه مثل روز روشن بود. همه نور می‌نوشتند و هیچ کس و هیچ چیز سایه نداشت. کتاب پُر بود از کلمه، و هر کلمه کتاب در دست به سمت کلمه‌ای دیگر قدم می‌زد. زمان در جستجوی آن لغت عجیب هر کلمه‌ای را می‌بوسید. یکباره باد از راه دوری آمد و بر شانه‌هایش همان لغت بود، لغتی که هر کلمه انتظارش را کتاب کرده بود. کلمه‌ها یکی یکی و آرام آرام گِرد آن لغت کهن حلقه زدند. باد گوشه‌ای نشست و با آب، روی چهره‌ی خاک دست می‌کشید.

گرمای وقت و حرف، هر کلمه را عریان سکوت کرده بود. کلمه‌ها آرام آرام رو به آن لغت کهن یکی یکی پیر می‌شدند و کتاب‌هایشان را به دست باد می‌دادند، باد هم آن کتاب‌های سرشار را یکی یکی برای آب و خاک می‌خواند. حالا دیگر هر کلمه لغتی کهن شده بود، پیرتر از ابتدای آغاز، که در آغوش چند نقطه و چند علامت سر بر شانه‌ی راز گذاشته بودند. عاشقانه‌تر از صبح و نگاه خاک، هر کلمه گیسوی ازل را شانه می‌کرد و خدا در جان شاعر عریان عریان می‌شد. شاید ندانید، شاید هم بدانید که با سطرهای بالا چه شهرزاد بی‌توصیفی در من نفس کشیده است تا به این نقطه‌ی سپید راوی رسیده‌ام. شهرزادی که سیدعلی صالحی را بهتر از کلمه و لمس جهان می‌شناسد، و می‌داند این راوی ضمیرنوش، هیچ ثروتی جز کلمه‌ها ندارد، و زیر درخت هزار نام طویا لذت شعر را با ملائکان کاتب بی‌قرار تقسیم می‌کند. صدایش شانه‌ی دریا و کوه را بوسیده است و منظور لالایی ماه را در شب کودکان بی‌نان می‌داند. همه‌ی اهالی باران او را صمیمانه‌تر از دریا دوست دارند و مثل خورشید، طعم روشن روز را از چشم‌های پاکش چشیده‌اند. اعتراف می‌کنم من در این حوالی بی‌صبح، از تاریکی و شکل ملتهب هراس می‌ترسم، اما خوب می‌دانم انتهای همین سطرها سیدعلی صالحی با چراغ ایستاده است تا چشم‌های ازلی عشق در من وسیع شود.

ایرج زبردست

شیراز

همین چند سطر

سیدعلی صالحی متولد ۱۳۳۴/۱/۱ خورشیدی است. فرزند سوم خانواده‌ای کشاورز - اهل مرغاب - ایزده بختیاری. نخستین شعر صالحی در شانزده سالگی منتشر شده است: مجله‌ی شرکت نفت و رادیو استان. دهه‌ی پنجاه - بنیان‌گذاری موج ناب.

دهه‌ی شصت - انتشار دفترهای منظومه‌ها، مثلثات و اشراق‌ها، پیشگو و پیاده شطرنج، ارباب‌ران خورشید، زرتشت و ترانه‌های شادمانی، ترانه‌های ملکوت. بنیان‌گذاری جنبش شعر گفتار.

دهه‌ی هفتاد - دیر آمدی ری‌را، نامه‌ها، نشانی‌ها، عاشق شدن در دی ماه، مردن به وقت شهریور، سفر بخیر مسافر غمگین پاییز ۵۸، آسمانی‌ها، آخرین عاشقانه‌های ری‌را، قاصدک غمگینی که از جنوب آمده بود، دعای زنی در راه که تنها می‌رفت، از آوازهای کولیان اهوازی، ساده بودم، تو نبود، باران بود.

دهه‌ی هشتاد - چیدن محبوبه‌های شب، کوروش شهریار روشنایی‌ها، سلیمانیه و سپیده‌دم جهان، آخرین قطار، یوماآنادا، سمفونی سپیده‌دم، انیس آخر همین هفته می‌آید، ما نباید بمیریم، رؤیاها بی‌مادر می‌شوند، قمری غمخوار در شامگاه خزان، عاشقانه‌های ابونواس اهوازی.

دهه‌ی نود - زیارت‌نامه‌ی مرغ سحر و همخوانی دختران خرداد ماه، رد پای گل سرخ تا بلوغ کامل گل سرخ و...

آبان ۱۳۹۰ خورشیدی

جوايز

دهه‌ی پنجاه - جايزه‌ی فروغ

دهه‌ی هشتاد - جايزه‌ی دايره‌الابداع، از سوی اتحاديه‌ی اهل قلم عرب /

جايزه‌ی اول جشنواره ادبی گلاويژ، سليمانیه عراق / جايزه‌ی کتابخانه‌ی

مرکزی - بروس، سوئد

سید علی صالحی از نگاه دیگران

ایرج صف شکن

پرویز خائفی

منصور اوجی

شاپور جورکش

جلیل قیصری

صالحی، رسم زیستن را یافته است

ایرج صف شکن

سید علی صالحی پیش و بیش از هر چیز قاطعیت مسلم شاعری است، و صد البته تلاشگری که می کوشد تا خود را راحت و دیگران را معجب کند و این بخت یاری با من بود که نیمه‌ی راه رویایش را در خواب دیدم و چون به خودم آمدم دامن کشان راه‌اش بودم، آنچنان که تهمت‌ها را خریدم، اما باورم را به اقتدار شاعری‌اش نفروختم. فرصت در فرصت بر پیشانی «نامه» هایش رسا و بلند می دیدم‌اش، شاعری را که خواهد ماند و دیدیم که رسم ماندن را چه نیکو می دانست. سید علی صالحی در دومین گام راه و رسم کوچه را بر ازدحام خیابان ترجیح می دهد و مدارا می کند با نان و آب و حسرت آدمی و چنان می گرید که نمی توانی رنجش را انکار کنی و این رسم صد البته از او شاعری قاهر می سازد که قهرش زمین گیر می کند، و آوازش ترانه‌ای که اگر خو کرده باشی، اهلی می شوی و گرنه سرگردان کوره راه‌هایی که بسیاری رفتند و امروز روز نیستند و نیست شدند و خود دانستند که با خود و کلام چه کرده اند. سید علی صالحی در سومین گام به ساختار شعری خود می رسد و به اقتدار رسم شاعری‌اش را رونق می دهد و

چه بسیارند امروز جوانه‌هایی که بر این پیکرای پیر غنچه می‌شوند، خندان و شکوفا. و این نیز حکایت از برپایی و برجایی شاعری می‌دهد که با اتکال بر توان شاعری خود می‌ایستد تا بیرقی شود از آزادی. صالحی امروز بر پیشانی شعر معاصر مانده است، رستگار و توانا، و این حادثه‌ی مبارک با تمام تکرارها، نبوغ شعری‌اش را مضموم نمی‌کند. صالحی رسم زیستن را یافته است و اگر حتی لنگان می‌رود، ناهمواری راه است که چنین جلوه‌اش می‌دهد. بی‌تردید در حوزه‌ی شعر معاصر پس از شاملو تلاشگری این چنین ندیده‌ام، اما شاعران بسیار چرا! و این رسم نیکو شاید پاداش هر آن کس باشد که شاعر است و رسم تلاش و بازدم آدمی را نیز می‌شناسد، و این وقف بی‌دریغ، از صالحی شاعری ماندگار و طراز نوین ساخته است. این آرزویی بود که بر دل داشتم و شاکرم که امروز بر پیشانی او مستجاب می‌شوم.

خطاب به شاعر رزم و آشتی: سید علی صالحی

ایرج صف شکن

«امروز
تصویری از آتش
بر حفره های شب می کشی و
هیچ کس نمی داند
که خاک
فرمانبری نارواست
که تدبیرت را
به هذیانی
ریشه در ریشه می نشاند و چون
به جوانه نشست
به رسیدنی
پایانت می دهد،
پس به هوش باش!
که ارمغانات
همان است که می بویی و
یوسفات همین است
که پنهان می شوی
در شیار انگشتان من»

زبان گفتار صالحی و ذهنیت خستگی‌ناپذیر و توفنده‌ی او

دیدگاه دکتر علی شریعت کاشانی،
منتقد و سر‌دیبر مجله آرش در پاریس - فرانسه

زبان شعر صالحی زبانی است ساده و دلنشین و شورمند، و از نظر ساختار و کارکرد، زبانی است بر اساس گفتار. در شعر امروز، صالحی را برآستی می‌توان شاعر موفق‌تری به‌شمار آورد که احساس و خیال و برداشت شاعرانه را با چیرگی تمام در قالب زبان گفت‌وگو می‌ریزد. درست در چهارچوب این زبان غیر فرهنگستانی و غیر رسمی است که او «آسمانی» و «دریایی» را همنشین و هم‌آواز یکدیگر می‌کند، و همزمان به رازگشایی‌ها و آرزومندی‌ها، و به باز نمودن چشم‌اندازهای شاعرانه زشت و زیبا، روی می‌آورد. ناگفته پیداست که این کار، کار ساده‌یی نیست، آن هم به‌ویژه اینکه سروکار شاعر با زمینه خاصی از قلمرو زبانی است.

«...همین دَمدم‌های صبح

ستاره‌ای به دیدن دریا آمده بود

می‌گفت ملائکی مغموم، ماه را به خواب دیده‌اند،

که سراغ از مسافری گم شده می‌گرفت...»

هرکس که پیش‌تر از باران به رویای چشمه رسید

پریچه‌ی بی‌جفت آب‌ها را بیوسد،
هی خواب خدا و سینه‌ریز و ستاره بیند...

در شعر سید علی صالحی «آسمانی»‌ها و «دریایی»‌ها در دل یک رابطه متقابل می‌نشینند، و یا در یک چشم‌انداز واحد که در دل یک سروده واحد گشوده می‌شود و به هم می‌رسند: شاعر همزمان که به «ناف سفید آسمان» می‌نگرد «ستارگان خوشبو» را نیز در «دامن دریا»، و بسان «پروانه‌های روشن سربه‌ هوا» می‌نگرد، ارتعاش «باد» را به گونه تجلی‌گاه «تبسم لرزان ستاره» حس می‌کند، نگران دیدار «ستاره» با «دریا» می‌شود، و «خواب خدا و سینه‌ریز و ستاره» را به «رویای چشمه»‌ها می‌پیوندد. نیز شماری از عبارات و صور خیال شاعر گویای حضور اتفاق در خور توجهی از در همنشینی «دریایی‌ها» و «آسمانی‌ها» است. «مفصل ستاره و آب»، «سپیده‌دم خیس آسمان»، «صید ستاره و مروارید»، «فواره و رید ستاره»، «خواهران باران»، «کوچه‌باغ باران»، و «رود گل‌آلود پُر گریه»، پاره‌ای از دیگر ترکیب‌ها و تصویرهای شعر اوست که یک‌جا دربرگیرنده‌ی آسمانی و دریایی (یا فضایی آبی- زمینی) هستند. بهم رسانیدن و همنشین کردن پیایی «آسمانی» و «زمینی» نه نشانی از آشفته‌کاری و نابهنجاری سخنورانه، که برآستی نمونه‌ی است پر معنا از یک خلاقیت هنرمندانه و پویا. این امر، بی‌شک از ابتکار ذهنی توفنده و خستگی‌ناپذیر حکایت دارد که به یک چیز و به یک جای خاص توقف نمی‌کند، و اینکه از فضایی به فضای دیگر پیوسته در رفت و آمد است. نیز همنشین‌سازی «آسمانی» و «دریایی»، آنهم اغلب در قالب یک شعر واحد، و حتی در یک بیت واحد، گویای تسلط آشکار سراینده در فضا‌سازی‌های تازه و بکر در قلمرو شاعرانه است. در سایه‌ی وجود چنین

تسلطی است که پدیده‌های دور و نزدیک، یا بالایی و پایینی (آسمان و دریا، ابر و باران، ماه و مهتاب، و...) به آسانی بهم می‌رسند، فاصله میان آن‌ها برداشته می‌شود، و در نتیجه یکجا در مهار شاعر درمی‌آیند. زبان شعر صالحی با پایگیری در دل و زبان گفتار در قلمرو دریافت و تفاهم همگانی، از قید و بند تکلف زبان ادبی می‌رهد، و از برد و کارایی درخور توجه برخوردار می‌شود. وارستگی زبان شاعر، از زبان فاخر ادبی - فرهنگستانی به معنای تخطی از قواعد و ضوابط دستوری، و در هم شکستن خودسرانه صرف و نحو زبانی در جهت تحمیل شیوه‌ی خاصی در بیان شاعرانه نیست، درست همانگونه که این امر مورد نظر پیشتازان شعر امروز ما، از نیما گرفته تا سپهری و فروغ و شاملو، نیز بوده است. چه، این قواعد و ضوابط، که جزء جداناپذیر هویت زبان و زبان‌ورزی‌اند، خود برخاسته از مناسبات و گفت‌وگویی همگانی بوده و هستند. بر پایه‌ی پیوند بهنجار با هویت خاص یک چنین زبان گفت‌وگویی درخور دریافت است که شعر سراینده یکجا و همزمان به گونه‌ی زبان حال «خود» و «دیگری»، و یا ترجمان دنیای خصوصی و عمومی، عمل می‌کند. و از همین روست که شاعر خود شعرش را به «شعر زبان» تعبیر می‌کند، به شعری که هویت کلامی آن از هویت کلام دیگران، یعنی بطن زبان گفتار برخاسته است.

نگاهی به بازجست عرفان و عدالت در آثار سید علی صالحی

شاپور جورکش

در آمد:

«و من هیچ نگفتم

الا منشوری از غبار غروب

که در سایه روشن راه راه دریچه می تابید.»

(مجموعه شعر «چیدن محبوه های شب» سید علی صالحی. ص ۸۱)

در هزاره باد و هیاکل رویا گریخته، چالشی چنین، و چنین آسان و شگرف با چند واژه معمول، منزلت انسان را بر آسمان کشاندن و در همان حال «زنانه ترین مویه های زمین» را کتابت کردن، زبان و ذهن شاعری را پشتوانه دارد که در مقام بقیه السیف شاعران آرمانگرا، چهره ای به سمت دهه ۵۰ دارد و چهره ای به سوی دهه ۷۰. بررسی شعر صالحی، تأمل در چند و چون شعر پر مخاطب است. نزدیک ترین پرسونای شعری شاعر به خود او، کودک- خدایی است فراجنسیت که دلتنگ پروانه و دریا از سیاره ای دیگر آمده است: «گفت: آمده ایم تا تو را از شهری که در آن دریا نیست، به

سرچشمه‌های بی‌پایان زن و پروانه و بوی خوش ببریم،... مرا به خانه خودم، به خواب همان هزاره‌ی رویا ریز آینه برگردانید.» (چیدن محبویه‌های شب، ص ۶۸ و ۲۱۳)

این نوستالوژی یادآور سفر دور «شازده کوچولو» می‌نماید و نزدیک‌تر، همان تمثیل «نی بریده از نیستان»: «و کولی فال‌فروش، با تک‌تک سرانگشتان لاغرش، می‌گوید: «آقا سفری پیش روی شماست، قسمت این قصه از قول تو لبریز است، اما نمی‌دانم مراد یار و دیار گریه کجاست، تو اهل اینجا نیستی... نی شکسته!» (دعای زنی در راه، ص ۸۸)

گردونه‌ی شعر این «پروردگار بی‌خواب واژه‌ها» بر رانه‌های رومانتی‌سیسم و عرفان می‌گردد و مخاطبان پرشمارش را به دنبال می‌کشد. سویه پنهان عرفان او در تکرار واژه «هی» رخ می‌دهد که در عین دم دستی بودن، در ذهن شاعر انگیزشی رازورانه دارد: «نه حسب و حالی. نه حوصله‌ای، نه حواسی!، میز، لیوان، پنجره، ماه، سایه‌روشن راه، کلمات، کاغذ سفید، نقطه، نزدیکی‌های سحر، نی، نا،ها و هی همین چیزهای معمولی و نوری که از پرده، پی کشف اسامی اشیاء آمده است.» (یوما آنادا، ص ۹۸)

این واژه‌ی «هی»، گاه همنشین کلید واژه عرفانی «هو» است که سویه پنهان شعر او را بازتاب می‌دهد: «هی غسل‌نوش آهوی هو، پس کو، کلمات پنهان من و، مزامیر حضرت او، کو؟» (همان، ص ۱۰۹)

«آورده‌ی اویم به آفتاب این هوا، هوای اویم به آورده‌ی ورا، نه سمرقندی که سایه‌سار و، نه بوی بوسه‌ای که هزاره‌ی خی،... بیا بگیر، هوا سرد است. برهنه‌ایم، مرا بپوش، مرا از خودت بپوش!،... هجوم هوشم در این حیا، بیا!، هوا سرد است، این شمد را از شیراز برآیم آورده‌اند.» شعر سید علی صالحی شعری است خطابه‌وار با لحنی وردگونه، در تلاش بازتاب لحن و زیبان کتاب‌های مقدس و درخور دعوت عام. در ترکیب و التقاط است که شعر

او خواننده خود را غافلگیر می‌کند. ترکیب‌هایی که گاه زاینده‌ی آهنگ شعرند: مثل ترکیب «یوما‌آنادا» (سه واژه از سه گویش، به معنای مادر؟) و گاه پدید‌آور معناهای تعلیقی: «دارالدوای من و درمان متنها است مرگ / نجاتم می‌دهد از بی‌چطور صبح، از با چرای شام، تمام!» (همان، ص ۴۶)

در هر حال نشانه‌های عرفانی هستند که سیال و با عملکردهای چند دلالتی که باید مفاهیم ذهن شاعر را به منزل برسانند: «کلمات ناپیدای من، می‌از دست بامداد و مضراب از مزامیر مولوی خورده‌اند، با این همه، تنها فروغ را دوست می‌دارم، تو را و طلسم این ترانه را» (همان، ص ۱۰۸)

آیا التقاط مفاهیمی مثل «آزادی و عدالت» - که بامداد شاعر نماد آن است - با عرفان - که مولانا مظهر آن است - در شعر ما سنجیده و آگاهانه صورت می‌گیرد؟ اگر ناخودآگاه ما آن را می‌نویسند، آیا این نشانی‌های عرفانی می‌تواند پاسخگوی این التقاط باشد؟ یا ذهن ما هنگام جست‌وجوی مفاهیمی چون عدالت با ارجاع اتوماتیک به قالب‌های پیش ساخته‌ی سنتی و نوستالوژیک، در پی آن است که به سنت، تحرک و کارایی تازه ببخشد؛ یا در این گونه استفاده از سنت، آسان‌طلبی خود را، با موجه‌سازی سنت جبران می‌کنیم؟ اگر چنین پرسشی تامل‌برانگیز باشد، این پرسش می‌تواند بر کل آثار ادبی و فرهنگی معاصر ما که با ناخودآگاه سر و کار دارد گسترده شود؛ مساله آنقدر همگانی است که این مقاله می‌توانست شاهد مثال‌های خود را در مورد عرفان از دو دفتر شعر خود من برگزیند؛ شعر سید علی صالحی به خاطر مخاطبان بی‌شمار و لذا اهمیت آن می‌تواند محمل مهیاتری برای این مبحث عام فرهنگی یعنی پرسش درباره «التقاط» و یا «خلط مبحث» مفاهیم سنتی و نو باشد:

۱- نشانه‌های عدالت و عرفان

«آیا علاقه آدمی به عدالت، آخرین تاوان بی‌دلیلی دانایی است؟ هی ناصر، ناصر، تا رهایی.. رازدار روزگار ماست، به دل نخواهم گرفت، مأیوس نخواهم شد، کوتاه نخواهم آمد، زیرا سرانجام زردوز این دایره، از پرگار بوریا با فان بی‌پدر خواهد گذشت.» (از شعر «ناصری»، یوما‌آنادا، ص ۸۱)

شعر «بلاهت، هی بلاهت مقدس» نیز با این پایان‌بندی: «و جهان به واژه‌گاه، می‌رود از «ف» به مکافات گندم و گفت. گفت یا مولوی پس کی، می، می‌پزد از پی این اوی من شما؟» (یوما‌آنادا، ص ۸۹) به بویه عدالت و آزادی، بر معجزه عرفان دخیل می‌بندد. آیا سازه‌های عرفانی با چنین آرمان‌های امروزی‌نی مناسبتی دارد؟ هرچند حکایت‌هایی مثل «سلطان سنجر و پیرزن» از شیخ عطار به خاطر مضمون عدالتخواهی در یادمان مانده باشد، اما به نظر نمی‌رسد که آزادی و عدالت به معنای امروزی، جزو مولفه‌های عرفان باشند: گو اینکه در آثار عرفانی به کرات از آن‌ها نام برده شده باشد. تعریف مولانا از عدالت یعنی «قرار گرفتن امور در موضع درست خود»، بر بنیاد همان نگاره‌ی «زنجیره‌ی بزرگ هستی» قرار دارد که پذیرش سلسله مراتب در آن یک اصل است. روابط انسانی در عرفان نیز بر اساس الگوی اطاعت از انسان کامل و به صورت «معشوق - عاشق» = «خدایان - بنده» و «مرید - مراد»، با طاعت و اطاعت محض ارزیابی می‌شود. اینکه نیست کنیم مفاهیم عدالت و آزادی را از بطن عرفان استخراج کنیم، نهایتاً مصادره به مطلوب نمادهای عرفانی است. آن عدالتی که مورد نظر مصلحان اجتماعی است نه ملازمتی با اصل فقر و درویشی دارد، و نه نظریه «وحدت وجود» متضمن آن است. در نظریه وحدت وجود، همه موجودات و ابناء بشر جزئی ایستا از زنجیره بزرگ هستی‌اند. و در ایستایی خود پرتوی از ذات اقدس و آیتی از آیات الهی به‌شمار می‌روند؛ قمری، قمری است، فیل، فیل. شاه، شاه

است و گدا، گدا؛ هرچند که فقرا از حیث استغنائی درون، خود را شاه بنامند. حتی کسب بالاترین مرتبه عرفانی یعنی مرتبه اولیاء و انسان کامل قرار نیست با رفاه اقتصادی قرین باشد. شیخ عطار در «الهی‌نامه» حکایتی دارد که راه بر این گونه چشمداشت‌ها از عرفان می‌بندد. متن منشور این حکایت از قول هلموت ریتز، پژوهشگر بنام آثار شیخ عطار چنین است: «موسی کلیم‌الله از خداوند می‌خواهد که یکی از اولیاء خود را به او نشان دهد. از جانب حق خطاب می‌آید که: یکی از خاصان درگاه و اهل درد ما در فلان وادی است. چون موسی به آن وادی می‌رسد، مردی را می‌بیند که پلاس پاره بر تن کرده و نیم خستی زیر سر نهاده و هزاران مور و مگس از پس و پیش، بر او گرد آمده‌اند. موسی وی را سلام کرده و از حاجتش می‌پرسد. مرد زاهد یک جرعه آب از او می‌طلبد. ولی تا موسی از پی کوزه‌های خویش می‌رود و بازمی‌گردد، چون بازمی‌گردد، مشاهده می‌کند شیری جسد او را دریده است. موسی که دلش از این واقعه به درد آمده بود از درگاه حق می‌خواهد که او را از حکمت این راز آگاه کند. خطاب می‌آید که: ما او را هر بار آبش داده و پلاش پوشانده بودیم، حال چگونه توسل به دیگری جسته است؟»

«چو پای غیر آمد در میانه

ربودیم از میانش جاودانه

ولی تا باز ندهد آشکاره

حساب آن پلاس و خشت پاره...»

(دریای جان، ج ۲، ص ۱۴۵)

درست است که عارف به خاطر ترک اولی - توکل - مورد مواخذه قرار می‌گیرد، اما از سویی، فقط عنایت و لطف حق است که مگر دستگیر شود

والا درویش به هیچ‌روی نمی‌تواند بر طاعت و طلب خود، حساب باز کند. و از سوی دیگر، از کجا معلوم که آن رفاهی که عارف می‌طلبد به صلاح او باشد. عرفان با ریشه‌هایی باستانی در آیین‌های شمنی، سرخپوستی، و... با بهره‌گیری از آبخورهایی چون زرتشت، مانی، بودا، افلاطون، حکمت خسروانی، و تغنی با ادیان فراگیر چون یهودیت، مسیحیت و اسلام، بی‌تردید به فرهنگی جهانی بدل شده و ادبیات بسیاری از ملل را دستکم در دوره‌ای زیر نفوذ گرفته است؛ شاعران تأثیرگذاری چون والت ویتمن، الیوت، گری اسنایدر و در ایران معاصر فرزادگان‌ی چون رویایی و سپهری به شکل مستقیم، نغمه‌های نو آفریده‌اند، و دیگران به شکل غیرمستقیم: «خانه‌روشنان، به همان اندازه با نگاه به جهانی انفسی آمیخته که «ابراهیم در آتش» و «قصه شهر سنگستان» همان‌قدر...! شعر صالحی ملتقای عرفان عوام و خواص است؛ همچنانکه زبان شعر او پیوند گاه زبان گفتار و زبان والا است. از سویی دیگر، نگاه به جهان شهودی و عرفانی چنان بر ما چیره است که می‌توان آن را فصل مشترک و برآیند ذهن همه اقشار جامعه ایران دانست. و ادبیات عرفانی در ژرف ساخت ذهن هنرمند معاصر ایرانی هنوز تنها ملجا فکری گریزناپذیری است که چه بسیار در آفرینشی نا به هشیار، متون امروز ما را دیکته می‌کند. گشودگی این دستگاه فکری، با توجه به تناقض‌های درونی آن، برای کاربری‌های تازه‌ای که جامعه امروز بدان می‌اندیشد از هنرمند ایرانی باریک بینی می‌طلبد تا قادر شود از این انبان جادویی ظاهراً دم دست، هشیارانه بهره‌برد، و الا تا وقتی که ضمیر ناهشیار ما می‌نویسد و کلیشه‌ها را باز تولید می‌کند، درصد خلاقیت ادبی در بند چارچوب‌های پیش ساخته دیدگاه‌های کهن، سیر کاهنده خود را دنبال می‌کند. اینکه چطور ذهنیت میراث‌دار «انسان کامل» در داستان و رمان، ما را به سمت الگوی اول شخص دانای کل سوق می‌دهد که مبرا از هر خطا، صورتکی حق به جانب، عبوس